بسم الله الرحمن الرحیم

یکشنبه 6/4/1400-16ذیقعده الحرام 1442-27ژوئن 2021-درس 397و398فقه الاداره – فقه النظاره – نظارت بر برنامه – ترمیم اهداف برنامه در اثر نظارت – رو جایگزینی هدف صحیح به جای هدف غلط – اصلاح هدف ازطریق اصلاح ساختار – فقه القرآن

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (70) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً (احزاب)71 تا خدا كارهاى شما را اصلاح كند و گناهانتان را بيامرزد؛ و هر كس اطاعت خدا و رسولش كند، به رستگارى (و پيروزى) عظيمى دست يافته است‏[[1]](#footnote-1)

وجه استدلال : قول سدید که نمادی از اصلاح ساختار است با پشتوانه ایمان و تقوی به اصلاح همه اعمال دیگر میانجامد که شامل برنامه ها و اهداف آنها هم میشود که به همراه آمرزش گناهان حاکی از مطلوبیت این اصلاح است .قول سدید اسناد بالادستی را خالی از اعوجاج مبکند و اسناد بالادستی نمادی از ساختارند یعنی حاوی ساختارند.

النساء : 31 إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَريماً اگر از گناهان بزرگى كه از آن نهى مى‏شويد پرهيز كنيد، گناهان كوچك شما را مى‏پوشانيم؛ و شما را در جايگاه خوبى وارد مى‏سازيم.[[2]](#footnote-2)

***وجه استدلال*** : کبائر موانع بزرگ هستند موانع بالادستی که اگر مورد اجتناب و اصلاح قرار گیرند صغائر مورد تکقیر و مسامحه و پوشش قرار می گیرند لذا به شکل قاعده مند ومناط محور میتوان استنباط نمود که اگر سیاستها واهداف کلان موجود در ساختار اصلاح شوند یعنی ساختار اصلاح شود آن گاه است که اهداف صغیره به تبع اهداف کبیره مورد اصلاح و اغماض واقع میگردند .

قالُوا يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (87) قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى‏ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُرِيدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ إِلى‏ ما أَنْهاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ (88) وَ يا قَوْمِ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صالِحٍ وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (89) وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (هود90)

87- گفتند: اى شعيب آيا نمازت تو را دستور مى‏دهد كه ما آنچه را پدرانمان مى‏پرستيدند ترك گوئيم؟ و آنچه را ميخواهيم در اموالمان انجام ندهيم؟ تو مرد بردبار و رشيدى هستى؟.

88- گفت: اى قوم من! هر گاه من دليل آشكارى از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبى بمن داده باشد (آيا مى‏توانم بر خلاف فرمان او رفتار كنم؟) من هرگزنمى‏خواهم چيزى كه شما را از آن باز مى‏دارم خودم مرتكب شوم، من جز اصلاح تا آنجا كه توانايى دارم نمى‏خواهم، و توفيق من جز به خدا نيست، بر او توكل كردم و به سوى او باز گشتم.

89- و اى قوم من! دشمنى و مخالفت با من سبب نشود كه شما بهمان سرنوشتى كه قوم نوح يا قوم هود يا قوم صالح گرفتار شدند گرفتار شويد، و قوم لوط از شما چندان دور نيست.

90 از پروردگار خود آمرزش بطلبيد و به سوى او باز گرديد كه پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه كار)است

***وجه استدلال***: ما يَعْبُدُ آباؤُنا -آنچه را پدرانمان مى‏پرستيدند –نمادی از ساختار کهنه قابل اصلاح است که شعیب به عنوان حسبه محسن اراده اصلاح این ساختار معیوب را دارد تا تداوم مسیر با برنامه های با اهداف متناسب با ساختار اصلاح شده میسور شود ضمن اینکه مخالفان اصلاح مزبور را به سرنوشت بد مخالفبان گذشته انذار میدهد و نیز جهت نظارت اصلاحی و موثر خود را انابه به مسیر الهی معرفی میکند که با توکل انجام می پذیرد یعنی نباید از لومه لائم ترسید و باید هزینه اصلاح را داد با توکل بر خدا پیروزی می اید و اهداف برنامه ها تصحیح خواهد شد .

1. **ترجمه تفسير الميزان    ج‏16    523**" يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً"" اصلاح اعمال" و" مغفرت ذنوب" را نتيجه قول سديد دانسته، و فرموده: قول سديد بگوييد، تا اعمالتان صالح گردد، و گناهانتان آمرزيده شود، و اين بدان جهت است كه وقتى نفس آدمى عادت كرد به راستى، و به قول سديد، و به هيچ وجه آن را ترك نكرد، ديگر دروغ از او سر نمى‏زند، و سخن لغو، و يا سخنى كه فساد از آن برخيزد از او شنيده نمى‏شود، و وقتى اين صفت در نفس رسوخ يافت، بالطبع از فحشاء و منكر، و سخن لغو دور گشته، در چنين وقتى اعمال انسان صالح مى‏شود، و بالطبع از عمرى كه در گناهان مهلك صرف كرده، دريغ مى‏خورد، و از كرده‏ها پشيمان مى‏گردد، و همين پشيمانى توبه است.

   و وقتى توبه كرد، و خدا هم در ما بقى عمر از ارتكاب گناهان مهلك محافظتش فرمود، ديگر گناهان كوچك خيلى خطرى نيست، چون خود خدا وعده داده كه اگر از گناهان كبيره اجتناب كنيد، ما صغيره‏هايتان را مى‏آمرزيم،" إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ" و در نتيجه ملازمت قول سديد انسان را به سوى صلاح اعمال كشانيده، و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهى مى‏شود.

   " وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً"- اين جمله وعده‏اى است جميل به كسانى كه همه اعمال صالح را بجا آورند و از همه گناهان اجتناب كنند، چون فوز عظيم را مترتب بر طاعت خدا و رسول كرده.با اين آيه، سوره احزاب در حقيقت تمام شده است، چون مساله اطاعت خدا و رسول، كلام جامعى است كه همه احكام سابق از واجبات و محرمات را شامل مى‏شود، و دو آيه بعدى به منزله متمم براى آيه مورد بحث است. [↑](#footnote-ref-1)
2. النساء : 31 إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَريماً

   الشورى : 37 وَ الَّذينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ

   النجم : 32 الَّذينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ في‏ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى‏

   **ترجمه تفسير الميزان    ج‏4    511**

   " إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ" كلمه (اجتناب) باب افتعال از ماده (ج- ن- ب) است، و كلمه (جنب) به معناى پهلوى آدمى است، كه بطور استعاره از آن فعل ساخته‏اند، به اين مناسبت كه وقتى انسان چيزى را بخواهد و دوست بدارد، با روى خود و با مقاديم بدن رو به آن مى‏رود، و اگر چيزى را دوست نداشته باشد، و بلكه از آن متنفر باشد پهلوى خود را رو به آن كرده، و سپس از آن دور مى‏شود، پس در حقيقت اجتناب به معناى ترك است.

   راغب در مفردات مى‏گويد كلمه: (اجتناب) از كلمه (ترك) بليغ‏تر و رساتر است.اين بود گفتار راغب، و رساتر بودنش جز بدين جهت نيست، كه بناى كلمه اجتناب بر استعاره است، و از همين باب است كلمات 1- جانب (پهلو) 2- جنيبه (اسب و شتر و گاوى كه پهلو به پهلوى صاحبش راه مى‏رود) 3- اجنبى (بيگانه).

   كلمه" نكفر" صيغه متكلم مع الغير مضارع از باب تفعيل است، كه از (ك- ف- ر) گرفته شده، و كلمه (كفر) در لغت عرب به معناى پوشاندن است، ولى در قرآن كريم استعمالش در عفو از گناهان شايع شده و كلمه" كباير" جمع كبيره است، و در آيه مورد بحث وصفى است كه در جاى موصوف به كار رفته و تقدير كلام:" ان تجتنبوا معاصي كبيره"، و يا چيزى نظير آن است، و مساله بزرگى گناه امرى است اضافى و معنايى است كه جز با مقايسه با كوچك‏تر از خودش تحقق نمى‏يابد، و از همين كلمه است كه استفاده مى‏شود در شرع گناهانى ديگر هست كه از آن نهى نيز شده، ولى صغيره‏اند. بنا بر اين از آيه شريفه دو چيز استفاده مى‏شود: اول اينكه گناهان دو نوعند: صغيره و كبيره، دوم اينكه گناهانى كه طبق آيه شريفه خدا از آن مى‏گذرد به دليل مقابله، گناهان صغيره است.

   [گناهان در برابر خداى عظيم كبيره‏اند و نسبت به يكديگر بعضى صغيره و برخى كبيره مى‏باشند]

   بلى عصيان و تمرد هر چه باشد از انسان كه مخلوقى ضعيف است، و مربوب خداى تعالى است نسبت به خدايى كه سلطانش عظيم است، كبيره و بزرگ است، ولى اين مقايسه بين انسان و پروردگار او است، نه بين يك معصيت با معصيت ديگر، پس منافات ندارد كه تمامى گناهان به اعتبار اول كبيره باشند، و به اعتبار دوم بعضى كبيره و بعضى صغيره باشند.

   و بزرگى معصيت وقتى تحقق مى‏يابد كه نهى از آن نسبت به همين كه از معصيت ديگر شده مهم‏تر باشد، و جمله:" ما تنهون عنه ..."، خالى از اين اشاره و يا دلالت بر اين معنا نيست، و دليل بر اهميت نهى تشديد خطاب است، يا به اينكه در خطاب اصرار شده باشد، و يا به اينكه مرتكبش به عذاب آتش تهديد گشته باشد، و يا به نحوى ديگر از آن اهميت گناه استفاده شود.

   " وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً" كلمه" مدخل" به ضمه ميم و فتحه خا اسم مكان از ماده دخول است، و منظور از اين مكان بهشت و يا مقام قرب الهى است، هر چند كه برگشت هر دو به يك معنا است.

   گفتار در گناهان كبيره و صغيره و معناى تكفير سيئات‏

   در اين كه آيه شريفه:" إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ ..." دلالت‏دارد بر دو نوع بودن گناهان هيچ ترديدى نيست، كه جامع بين آن دو به عنوان سيئات ناميده شده.

   و نظير اين آيه در دلالت بر دو نوع بودن گناهان آيه شريفه زير است، كه مى‏فرمايد:" وَ وُضِعَ الْكِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ، وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصاها".

   چون وحشتشان از ديدن مطالب نامه دلالت دارد بر اينكه مراد از صغيره و كبيره گناهان صغيره و كبيره است.

   [معناى" سيئات" در عرف قرآن‏]

   حال ببينيم كلمه سيئات در عرف قرآن به چه معنا است، اين كلمه كه جمعش سيئات مى‏آيد به طورى كه از ماده آن (سين- واو- همزه) و هيات آن بر مى‏آيد به معناى حادثه و يا عملى است كه زشتى و بدى را با خود همراه دارد، و به همين جهت اى بسا كه لفظ آن بر امور و مصائبى كه آدمى را بد حال مى‏كند اطلاق مى‏شود، نظير آيه:" وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ" (هيچ مصيبتى بتو نمى‏رسد مگر از ناحيه خودت)، و آيه‏" وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ" (عجله دارند بلائى بر سرت آيد) و اى بسا كه بر نتايج معاصى و آثار خارجى و دنيوى و اخروى آن اطلاق شود، نظير آيه شريفه زير كه مى‏فرمايد:" فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا" (آثار شوم گناهانى كه كرده بودند به ايشان رسيد ...) و آيه:" سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا"، (بزودى آثار گناهانى كه كرده بودند به ايشان مى‏رسد).

   و اين به حسب حقيقت به معناى سابق برگردد، و اى بسا بر خود معصيت نيز اطلاق مى‏شود، مانند آيه شريفه زير كه مى‏فرمايد:" وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها" (كيفر هر گناهى مصيبتى مثل خود آن است)، و سيئة به معناى معصيت، گاهى بر مطلق گناهان اطلاق مى‏شود، چه صغيره و چه كبيره، مانند آيه:" أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ، سَواءً مَحْياهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما يَحْكُمُونَ"، كه در اين آيه و آياتى نظير آن كلمه سيئات بر مطلق گناهان اطلاق شده است.

   و شايد در مواردى اين كلمه در خصوص گناهان صغيره اطلاق شود، مانند آيه مورد بحث كه مى‏فرمايد:" إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ ..." چون با فرض اجتناب از گناهان كبيره ديگر گناهى جز صغيره باقى نمى‏ماند.

   و سخن كوتاه اينكه در دلالت آيه بر دو نوع بودن گناهان و انقسام آن به صغيره و كبيره در مقايسه آنها با يكديگر هيچ ترديدى نيست و نبايد در آن ترديد كرد.

   [وعده تكفير و در گذشتن از سيئات، مستلزم جرأت يافتن به ارتكاب صغائر نيست‏]

   و همچنين هيچ ترديدى نيست در اينكه آيه شريفه در مقام منت نهادن بوده و نويدى است كه با عنايتى لطيف و الهى به گوش مؤمنين مى‏رسد، كه اگر از بعضى گناهان اجتناب كنند خداى عز و جل از بعضى ديگر گناهانشان در مى‏گذرد، پس نبايد پنداشت كه اين آيه شريفه مؤمنين را در ارتكاب گناهان صغيره جرأت مى‏دهد، چرا كه معنايى براى چنين توهمى نيست، چون هيچ ترديدى در اين نيست كه آيه شريفه از ارتكاب گناهان كبيره نهى مى‏كند، و ارتكاب صغيره از اين جهت كه مرتكبش به آن بى‏اعتنا است، خود مصداقى از مصاديق گناه كبيره است، و آن عبارت است از طغيانگرى، و ناچيز شمردن دستور خداى سبحان، كه نه تنها گناهى كبيره است، بلكه از بزرگترين گناهان به حساب آمده است.

   آرى آيه شريفه در چنين مقامى نيست، بلكه مى‏خواهد به انسانى كه خلقتش بر اساس ضعف و جهالت است، و چون جهل و هوا بر او غلبه دارد هيچگاه خالى از ارتكاب گناهان نيست، و عده تكفير بدهد، و بفرمايد تو اى انسان كه همواره دستخوش كورانهاى هوا و شهوتى اگر بتوانى خود را از ارتكاب كباير كنترل كنى من وعده مى‏دهم كه از گناهان كوچكت صرفنظر كنم، پس زمينه آيه همان زمينه‏اى است كه آيات توبه دارد، و بشر را به سوى توبه دعوت مى‏كند، مانند آيه:" قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى‏ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، وَ أَنِيبُوا إِلى‏ رَبِّكُمْ" كه در عين اينكه وعده آمرزش مى‏دهد دعوت به ترك گناه مى‏كند، پس همان طور كه در باره اين آيه نمى‏توان گفت: كه‏ مى‏خواهد مردم را به سوى گناهان بكشاند و به اين منظور باب توبه را به روى آنان باز مى‏گذارد كه بدون دلهره گناه كنند، همچنين در آيه مورد بحث چنين منظورى ندارد، بلكه اينگونه خطابها مايه زنده شدن دلهاى نوميد و مرده است. از اينجا مطلب ديگرى نيز به دست مى‏آيد، و آن اين است كه آيه شريفه مانع از شناختن كباير نيست و نمى‏خواهد بفرمايد: چون شما كه كباير را نمى‏شناسيد بناچار بايد از همه گناهان اجتناب كنيد، تا دچار كباير نشويد، زيرا چنين معنايى از آيه شريفه بعيد است بلكه آنچه از آن استفاده مى‏شود همانطور كه گفتيم اين است كه مخاطبين به آيه، گناهان كبيره را مى‏شناختند، و از لحن دليلى كه از آن نهى كرده آن را تشخيص مى‏دادند، و مى‏فهميدند گناهى كه اينطور شديد از آن نهى شده، هلاكت آور است، و لا اقل اگر آن معنا از آيه استفاده نشود، اين مقدار هست كه مى‏خواهد (در ضمن نهى از ارتكاب كباير) دعوت كند به شناسايى آن، تا مردم مكلف در باره پرهيز از آن اهتمام كامل بورزند،

   [تكرار گناهان صغيره و اصرار بر آنها از بزرگترين كبائر است‏]

   البته نسبت به غير آن نيز سهل‏انگارى نكنند چون گفتيم سهل‏انگارى در باره گناهان هر قدر هم كه آن گناه صغيره باشد خود يكى از گناهان كبيره هلاكت‏آور است.

   توضيح اين كه انسان وقتى گناهان كبيره را شناخت، و آنها را تشخيص داد، مى‏داند آنها محرماتى هستند كه هرگز از ناحيه خداى تعالى به صرف تكفير مورد اغماض واقع نمى‏شوند، مگر آنكه مرتكب آنها توبه نصوح بكند، و بطور قاطع از ارتكاب آنها پشيمان شود، و همين علم خود يكى از موجبات بيدارى آدمى، و انصرافش از ارتكاب آنها مى‏شود.

   پس كسى نمى‏تواند به دلخوشى از اين كه اجتناب از كباير، گناهان صغيره را محو مى‏كند هم چنان مرتكب گناه صغيره بشود. و اما شفاعت هر چند كه حق است، الا اين كه در سابق كه مباحثى پيرامون آن داشتيم، در بعضى از آنها خاطر نشان كرديم كه شفاعت به حال آنهايى كه در باره تكاليف الهى سهل‏انگارى مى‏كنند، و مثلا توبه و ندامت را استهزا نموده و به اميد شفاعت هم چنان به ارتكاب گناه ادامه مى‏دهند هيچ سودى ندارد چون چنين كسى با بى‏اعتنائيش به امر خداى سبحان، مرتكب بزرگترين و هلاك‏آورترين كباير شده، و ديگر راهى براى شفاعت باقى نگذاشته است.

   [كبيره بودن گناه از شدت نهى از آن فهميده مى‏شود]

   و از همين جا مطلب قبلى ما خوب روشن مى‏شود، كه گفتيم: بزرگى معصيت از شدت نهى از آن، فهميده مى‏شود، اگر در نهى اصرار شده باشد، و يا بشدت صادر شده باشد، مى‏فهميم اين گناه كبيره است.

   از آنچه تا كنون گفتيم شما خوانندگان عزيز مى‏توانيد به مقدار ارزش حرفهايى كه‏در تفسير اين آيه زده‏اند پى ببريد اينك از آن سخنان چند وجه زير را مى‏آوريم.

   [نقد و بررسى وجوهى كه در تعريف گناه كبيره و صغيره گفته شده است‏]

   1- بعضى از مفسرين گفته‏اند گناه كبيره هر گناهى است كه خداى تعالى مرتكب آن را به عقاب آخرت تهديد كرده، و در دنيا نيز حدى براى آن معين كرده باشد.

   اين تعريف درست نيست، به شهادت اين كه گفتيم اصرار در گناه صغيره از بزرگترين گناهان كبيره است، زيرا رسول خدا (ص) در روايتى كه شيعه و سنى آن را نقل كرده‏اند فرموده:" لا كبيرة مع الاستغفار، و لا صغيرة مع الاصرار" هيچ گناهى با استغفار كبيره نيست، و هيچ صغيره‏اى با تكرار صغيره نيست، پس به حكم اين روايت صغيره‏اى كه در آن اصرار ورزيده شود گناه كبيره است، با اين كه (نه در قرآن تهديدى به عذاب آخرت در باره آن شده)، و نه در دنيا حدى برايش معين گشته، و همچنين ولايت و سلطنت كفار و خوردن ربا، كه هر دو از بزرگترين گناهان كبيره است، و در قرآن شديدا از آنها نهى شده، ولى در قرآن حدى برايش معين نشده.

   2- بعضى ديگر گفته‏اند گناه كبيره، عبارت است از هر گناهى كه خداى تعالى در قرآن عزيزش وعده آتش به مرتكب آن داده باشد، و اى بسا بعضى ديگر بر اين معنا" وعده وارد در سنت"، را نيز اضافه كرده باشند، اين نيز صحيح نيست، براى اينكه طرف عكسش كليت ندارد، يعنى چنان نيست كه هر گناه كه در قرآن و سنت وعده آتش به مرتكبش نيامده باشد گناه صغيره باشد.

   3- بعضى ديگر گفته‏اند: كبيره، هر گناهى است كه از بى اعتنايى صاحبش به أمر دين ناشى شده باشد، اين نظريه امام الحرمين است و فخر رازى نيز آن را پسنديده، ولى اين نيز بى اشكال نيست براى اين كه تعريفى كه اين دو نفر براى كبيره كرده‏اند تعريف گناه كبيره نيست بلكه تعريف و عنوان يكى از گناهان كبيره است، و آن عبارت است از طغيان و اعتداء، و بسيارى از گناهان كبيره هست، كه به اين عنوان ارتكاب نمى‏شود، و با اينهمه گناه، كبيره است، مانند خوردن مال يتيم، و زناى با محرم، و قتل نفس (آن هم قتل مؤمن به ناحق).

   4- بعضى ديگر گفته‏اند: كبيره عبارت است از هر گناهى كه مستقلا و به عنوان اين كه خودش گناه است حرام شده باشد، (نه به خاطر عوارضش).

   اين قول تقريبا مقابل قول سوم است، ولى به هر حال درست نيست، زيرا طغيان و بى اعتنايى به دستورات الهى و گناهانى نظير اينها از بزرگترين كبايرند، در حالى كه عناوينى‏عارضى هستند، و به خاطر عروضشان بر يك معصيت كوچك آن را كبيره و هلاك‏آور مى‏سازد.

   5- بعضى ديگر گفته‏اند: گناه كبيره آن گناهى است كه آيات يك سوره از اولش تا تمامى سى آيه در باره آن سخن گفته باشد.

   مثل اينكه منظور اين شخص اين است كه آيه شريفه مورد بحث به گناهانى اشاره دارد، كه در آيات سابق خاطر نشان شده مانند قطع رحم و خوردن مال يتيم، و زنا، و امثال آن.

   اشكال اين وجه اين است كه با اطلاق آيه مورد بحث منافات دارد.

   6- بعضى ديگر گفته‏اند هر عملى كه خداى تعالى از آن نهى كرده ارتكابش گناه كبيره است.

   اين قول را به ابن عباس نسبت داده‏اند، و شايد منظورش اين بوده كه مخالفت خداى تعالى امرى عظيم است، اين وجه نيز صحيح نيست، زيرا توجه فرموديد كه گفتيم گناهان از نظر مقايسه بين يكديگر به دو قسم كبيره و صغيره منقسم مى‏شود، نه نظر به اين كه مخالفت خداى تعالى است، سخن ابن عباس اساسش قياس عمل انسان و مخالفت او كه يكى از مخلوقات خداى تعالى است به خداى تعالى مى‏باشد، كه رب همه مخلوقات است، البته ممكن است بعضى‏ها اين قول را بپسندند به توهم اينكه اضافه در جمله:" كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ ..." اضافه بيانى است، در حالى كه اين توهم فاسد است، زيرا اگر اضافه بيانى باشد برگشت معنا به اين مى‏شود كه بگوييم: (اگر از همه معاصى اجتناب كنيد ما سيئات شما را تكفير مى‏كنيم)، و اين غلط است، براى اينكه بعد از اجتناب از همه معاصى ديگر سيئه‏اى باقى نمى‏ماند، و اگر منظور از بيانى بودن اضافه اين باشد كه گناهانى كه مؤمنين قبل از نزول آيه داشته‏اند تكفير مى‏شود، آن وقت آيه شريفه مختص مى‏شود به كسانى كه هنگام نزول آيه حاضر بوده‏اند، و آيه شريفه شامل حال گذشتگان و آيندگان نشود، و اين خلاف عموميتى است كه از ظاهر آيه استفاده مى‏شود، و اگر هم چنان عموميت آيه محفوظ بماند برگشت معنا به اين مى‏شود كه شما مؤمنين اگر تصميم بگيريد از همه معاصى اجتناب كنيد، و علاوه بر تصميم اجتناب هم بكنيد، ما سيئات سابق شما را تكفير مى‏كنيم.

   و اين معنايى است كه مصداقش بسيار نادر است، و يا اصلا مصداقى ندارد، و كلام خدا را نمى‏توان به چنين معنايى حمل كرد.

   آرى نوع انسان خالى از سيئه نيست، مگر افراد انگشت‏شمارى كه از ناحيه خداى تعالى داراى عصمت باشند (دقت بفرماييد).

   7- بعضى گفته‏اند: گناه صغيره عبارت است از گناهى كه عذابش كمتر از ثواب صاحبش باشد، و گناه كبيره آن گناهى است كه عذاب آن بزرگتر از ثواب او باشد.

   اين نظريه به فرقه معتزله نسبت داده شده، و نظريه نادرستى است، براى اينكه معنايى است كه اين آيه شريفه و هيچ آيه‏اى از قرآن كريم بر آن دلالت ندارد، بله چيزى كه به دليل قرآنى ثابت شده وجود حبط در بعضى از گناهان است، آن هم فى الجمله نه مشخص، و نه در همه گناهان، حال چه اين كه با اين نظريه معتزله وفق بدهد و چه ندهد، و اما اين كه حبط چيست؟ و چه حدودى دارد؟ بحثش بطور كامل در جلد دوم عربى اين كتاب گذشت.

   صاحبان اين نظريه، اين را نيز گفته‏اند، كه بر خداى تعالى واجب است سيئات و گناهان صغيره كسانى كه از كباير اجتناب ورزيده‏اند تكفير و محو كند، چون مؤاخذه بر آنها درست نيست.

   اين سخنشان نيز مردود است، براى اينكه آيه شريفه هيچ دلالتى بر آن ندارد.

   8- بعضى ديگر گفته‏اند: بزرگى و كوچكى گناه دو امر اعتبارى هستند، كه بر هر معصيتى عارض مى‏شوند، يعنى هر معصيتى را هم مى‏توان كبيره دانست به يك اعتبار، و هم صغيره دانست به اعتبارى ديگر، گناهى كه انسان مرتكب مى‏شود حال هر چه مى‏خواهد باشد از اين نظر كه بى‏اعتنايى به امر پروردگار و يا العياذ باللَّه استهزا است و يا بى مبالاتى است كبيره است، ولى همين گناه به اين اعتبار كه در هنگامى سر زده كه آدمى در كوران عواطف درونى يعنى شدت خشم و يا غلبه ترس و يا فوران شهوت قرار گرفته بوده گناه صغيره است، و خدا آن را مى‏آمرزد، البته به شرطى كه از گناهان كبيره اجتناب شود.

   و چون جامعه همه اين عناوين نامبرده يعنى بى‏اعتنايى به امر پروردگار و استهزا و بى مبالاتى، يك چيز است، و آن عبارت است از عناد و يا تجاوز بر خداى تعالى، مى‏توان مطلب را خلاصه نموده، و گفت كه هر يك از گناهانى كه در دين خدا از آن نهى شده اگر از عناد با خدا و طغيان بر او انجام پذيرد آن گناه كبيره است، و گرنه صغيره است، و خداى تعالى آن را مى‏بخشد، البته به شرطى كه از عناد و طغيان اجتناب شود.

   بعضى از مفسرين (در توجيه همين وجه) گفته‏اند: هر كار زشت و هر حرامى كه خداى تعالى در نهى از آن بشر را مخاطب قرار داده، هم كبيره و بلكه كباير فرض دارد، و هم صغيره و يا صغاير، و بزرگترين كبيره در هر گناه اين است كه آن گناه را از باب بى‏اعتنايى به امر و نهى خداى تعالى و بى‏احترامى به تكاليف او مرتكب شوند، كه اصرار بر گناه يكى از مصاديق همين بى‏اعتنايى است، چون كسى كه دست بردار از يك گناه نيست مبالاتى به امر و نهى خداى تعالى ندارد، و براى آن احترامى قائل نيست، پس معناى اينكه خداى تعالى فرمود:" إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ"، اين است كه اگر شما از هر گناهى كه از آن نهى شده‏ايد اجتناب كنيد، ما سيئاتتان را تكفير مى‏كنيم، يعنى از صغيرههمان گناه اغماض نموده، شما را به خاطر آن باز خواست نمى‏كنيم.

   ليكن اين وجه نيز باطل است، براى اين كه از آن بر آمد كه وقتى گناهى از گناهان در حال ارتكاب با طغيان بر خداى سبحان توأم باشد، آن گناه كبيره مى‏شود، و لازمه اين سخن آن نيست كه پس هيچ عمل زشتى به خودى خود و بدون عنوان طغيان، كبيره نيست، به شهادت اينكه زناى با محارم نسبت به زناى با زن اجنبى، و نيز كشتن يك انسان بى‏گناه نسبت به زدن يك انسان، كبيره‏اند، چه اينكه توأم با طغيان بر خدا باشد و چه نباشد، بله در هر جا كه اين عناوين مهلكه نيز در كار باشد البته زشتى گناه بيشتر مى‏شود، و آن معصيت كبيره‏تر مى‏گردد، چون معلوم است كه زنا از كسى كه دچار طغيان شهوت و غلبه جهالت گشته با زناى كسى كه آن را مباح دانسته و اعتنايى به حكم خدا ندارد برابر نيست.

   علاوه بر اين كه اين معنا كه (اگر از هر گناهى كبيره‏اش را اجتناب كنيد، ما صغيره‏اش را از شما مى‏بخشيم، و تكفير مى‏كنيم)، معناى ركيكى است كه نمى‏توان آن را بر آيه:" إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ ..."، تحميل كرد، چون سياقى كه دارد براى كسى كه كمترين انسى با اساليب كلام دارد پوشيده نيست كه چنين معنايى را تحمل نمى‏كند.

   [بررسى نظريه غزالى در باره كبائر و صغائر و معارضه بين حسنات و سيئات‏]

   9- نظريه‏اى است كه ظاهر كلام غزالى (آن طور كه فخر رازى در تفسيرش از كتاب منتخبات احياء العلوم نقل كرده) بر مى‏آيد وى در جمع بين همه اقوال و نظريه‏ها گفته: بين گناهان وقتى با يكديگر مقايسه شوند فرق هست، بعضى كبيره است، و بعضى صغيره، مثلا زنا (آن هم با محرم خود) در مقايسه با نظر كردن به زن اجنبى كبيره است اين از نظر مقايسه بين خود گناهان، از يك نظر ديگر نيز ممكن است گناهى كه در اصل كبيره نبوده كبيره شود، مانند اصرار بر صغيره كه در عين اينكه خود گناه صغيره است، اصرار بر آن كبيره‏اش مى‏كند.

   پس با اين بيان روشن مى‏شود كه گناهان يعنى خود اعمال و جرم آنها به حسب مقايسه بين خود آنها منقسم به دو قسم كبيره و صغيره مى‏شود، و همين اعمال از نظر آثار سويى كه به دنبال دارد، يعنى از نظر عذاب و بى‏اثر كردن اعمال نيك و يا ناقص كردن آن آثار هر دو قسم منقسم مى‏شوند، بعضى از گناهان كفه آثار سوئشان بر كفه آثار نيك اعمال خير مى‏چربد، و به كلى آثار نيك آن اعمال را از بين مى‏برد، و بعضى ديگر آن قدر سنگين نيست بلكه تنها مى‏تواند مقدارى از اثر نيك اعمال خير را بكاهد، به طورى كه اگر بعد از گناه عمل خير ديگرى كه ثوابش برابر اثر سوء آن گناه باشد به جاى آورده شود، دوباره نقص وارده جبران مى‏شود.

   آرى براى هر اطاعتى اثر نيكى در نفس هست، كه باعث مى‏شود مقام نفس بالا رود،و از قذارت بعد، و ظلمت جهل، رها گردد هم چنان كه براى هر معصيتى تاثير بدى در نفس هست، كه باعث انحطاط مقام او و سقوطش در جهنم بعد و ظلمت جهل خواهد بود.

   با در نظر داشتن اين حقيقت اگر انسان يك يا چند گناه مرتكب شود، در حالى كه قبلا با اعمال نيك و اطاعت خداى تعالى نور و صفايى براى دلش كسب كرده بود، قهرا اين نور طاعت با ظلمت معصيت تصادم و معارضه مى‏كند، اگر ظلمت معصيت غلبه كند و وبال آن بتواند نور اطاعت را از بين ببرد، آن معصيت كبيره است، و اگر نور و صفاى اطاعت بر ظلمت حاصل از گناه غلبه كند، قهرا آن ظلمت را از بين مى‏برد، و پليدى گناه را از صفحه دل مى‏شويد، البته معادل آن از نور خودش نيز كم مى‏شود، و آنچه باقى مى‏ماند به مقدارى كه هست دل را نور و صفا مى‏بخشد، اين است معناى تحابط و همين معنا عينا آن تكفيرى است كه آيه 31 سوره نساء از آن خبر مى‏دهد و اين گونه گناهان صغيره‏اند.

   و اما اينكه حسنه و سيئه برابر باشند، و به كلى يكديگر را خنثى كنند، هر چند كه از نظر عقل احتمال صحيحى است، و لازمه‏اش اين است كه بتوانيم يك انسانى فرض كنيم كه نه اطاعت دارد و نه معصيت، نه نور در دلش باشد و نه ظلمت، و ليكن آيه شريفه:" فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ" (مردم دو دسته‏اند يك دسته در بهشت و دسته‏اى ديگر در آتشند) چنين چيزى را نفى مى‏كند، اين بود خلاصه گفتار غزالى.

   فخر رازى بعد از نقل اين نظريه آن را رد مى‏كند، به اينكه اين نظريه مبتنى است بر اصول مذهب معتزله كه از نظر ما باطل است، صاحب المنار بعد از نقل گفتار اين دو دانشمند، شديدا به فخر رازى حمله نموده چنين مى‏گويد:

   اگر در قرآن كريم اين معنا (يعنى دو قسم بودن گناهان فى نفسه و صرفنظر از مساله طغيان) صريحا آمده باشد، آيا باز هم معقول است كه ابن عباس آن را منكر شود؟ نه، هرگز، بلكه عبد الرزاق از او روايت كرده كه در پاسخ كسى كه پرسيده بود آيا گناهان كبيره هفت است؟ پاسخ داده كه به هفتاد نزديكتر است، از سعيد بن جبير نيز روايت شده كه گفته است:

   گناهان كبيره به هفتصد نزديكتر است، و انكار دو قسم بودن گناهان به اشعريها نسبت داده شده است‏.

   و گويا آن عده از ايشان كه منكر دو قسم بودن (يعنى صغيره و كبيره بودن) گناهان شده‏اند منظورشان اين بوده كه به اين وسيله با معتزله مخالفت كرده باشند، هر چند كه ظاهر گفتارشان مرادشان نباشد و اگر از ايشان بپرسى كه اين چه سخنى است كه شما گفته‏ايد؟ آن را تاويل كنند، هم چنان كه از كلام ابن فورك همين معنا بر مى‏آيد، او گفتار اشعريها را اين طور توجيه كرده: كه مى‏خواهند بگويند معاصى خدا همه‏اش كبيره است، و اگر به بعضى ازآنها صغيره و كبيره گفته مى‏شود بالنسبة است يعنى معاصى مختلفه‏اى را در نظر مى‏گيرند، ولى معتزله مى‏گويند اصلا گناهان دو قسمند صغيره و كبيره، و اين صحيح نيست.

   اين بود توجيه ابن فورك كه لازمه آن اين است كه آيه را به وجهى دور از ذهن تاويل كنند.

   آن گاه از ايشان مى‏پرسيم: آيا صرفا به خاطر اين كه با معتزله مخالفت كرده باشند جايز است آيات و احاديث را تاويل كنند، آن هم در جايى كه معتزله نظريه درستى ارائه داده باشند؟ ولى جاى تعجب نيست و از بيمارى تعصب هر چه گفته شود كم است، همين تعصب بود كه باعث شد بسيارى از علماى تيز هوش و خوش‏فهم به جاى اينكه خودشان را و امتشان را از فطانت خود بهرمند كنند، كتابهايشان را وسيله فتنه و گمراهى مردم كردند، به جاى بحث پيرامون حقايق دينى يكسره به جدال با يكديگر پرداختند. و به زودى نمونه‏اى از آن از نظر خواننده مى‏گذرد كه چگونه فخر رازى سخنى از غزالى نقل مى‏كند، و آن را به خاطر همين تعصب رد مى‏كند، و آن وقت مى‏فهمى كه رازى چه بوده، و غزالى كه بوده، معاويه چه بوده، و على (ع) كه بوده.

   اين بود خلاصه گفتار صاحب المنار، وى در آخر كلامش به همان بگومگويى كه ما قبلا از غزالى و رازى نقل كرديم اشاره مى‏كند.

   و بهر حال آنچه غزالى آورده هر چند كه تا اندازه‏اى درست است، و ليكن از جهاتى خالى از خلل نيست، اول اينكه دو قسم بودن گناهان از نظر چربيدن و نچربيدن عقابش بر ثواب اعمال نيك در همه جا و بطور دايم با گناهانى كه وى در اول كلامش آنها را فى نفسه دو قسم دانسته منطبق نمى‏شود، براى اينكه غالب گناهانى كه كبيره بودنش مسلم است، ممكن است در شخص فاعلش با ثواب بسيار بزرگى مصادف شود، كه آن ثواب بر آن گناه غلبه كند، و به گفته وى صغيره شود، با اينكه كبيره بودنش مسلم است، و همچنين ممكن است معصيت صغيره‏اى را فرض كنيم كه در مرتكبش مصادف شود، به ته‏مانده مختصرى از ثواب، آن قدر مختصر كه آن گناه صغيره از بينش ببرد، و در نتيجه گناه نامبرده كبيره شود، با اينكه فرض كرديم صغيره است، پس معلوم شد صغيره و يا كبيره بودن گناهان به حسب دو تقسيمى كه وى كرده مختلف مى‏شود، بعضى از گناهان به حسب تقسيم اول صغيره و به حسب تقسيم دوم كبيره، و بعضى ديگر به عكس مى‏شود، پس اين دو تقسيم به طور كلى تطابق با يكديگر ندارند.

   خلل دوم اينكه تصادم و برخورد آثار گناهان با آثار اطاعت‏ها هر چند فى الجمله حق است، و ليكن كليت آن از طريق ظواهر دينى يعنى ظواهر كتاب و سنت هرگز ثابت نشده، و آقاى غزالى چه دليلى از طريق كتاب و سنت دارد، كه دلالت كند بر تحقق اين كسر و انكسار، آنهم به طور كلى.تفصيلى هم كه براى بحث داده كليت ندارد. اين كه گفته حالات نورانى كه در نفس پيدا مى‏شود و حالات ديگرى ظلمانى كه در اثر گناهان صفحه دل را تيره مى‏سازد هر چند در غالب خوبى‏ها و بدى‏ها، درست است، (و به قول معروف ديو چو بيرون رود فرشته در آيد)، و ليكن چنان هم نيست كه به طور كلى و دائمى چنين باشد بلكه بسيار مى‏شود كه آن نور و اين ظلمت، آن فضيلت و اين رذيلت با هم مصالحه نموده، هر دو در قلب مى‏مانند، و قلب (يا بگو نفس آدمى) را بين خود تقسيم مى‏كنند چند دانگ آن از فضيلت و چند دانگ ديگرش مخصوص رذيلت مى‏شود، به همين جهت است كه مى‏بينيم يك فرد مسلمان مثلا هم ربا مى‏خورد، و از بلعيدن اموال مردم هيچ پروايى ندارد، و هر قدر طلب كارش التماس كند يا فرد مظلوم كه وى مالش را برده استغاثه كند ابدا گوشش بدهكار نيست، و در عين حال در انجام نمازهاى واجبش كمال جد و جهد را دارد، و نهايت درجه خضوع و خشوع را به قدر تواناييش مراعات مى‏كند، و يا فرد ديگرى را مى‏بينيم كه در ريختن خون مردم و هتك اعراض و افساد در زمين هيچ پروايى ندارد، و در عين حال در عبادات و صدقاتش سعى بليغ دارد، كه خالصانه لوحه اللَّه انجام دهد، و اين همان است كه علماء النفس آن را ازدواج شخصيت مى‏نامند، و مى‏گويند اين گونه افراد در آغاز بين دو صفت نورى و ظلمانيشان در درون دلشان كشمكش مى‏افتد، و با يكديگر معارضه مى‏كنند، و سپس هر دو در نفس جاى‏گير مى‏شوند، البته قبل از آنكه هر دو جاى‏گير شوند، دل انسان دائما در اثر برخورد ميلهاى مختلف و كشمكش آنها معركه درگيريها است، و انسان مدتى در تعب و رنج قرار دارد، تا در اثر تكرار اعمال صالح، و نيز در اثر تكرار گناه، هر دو صفت ملكه‏اى راسخ در قلب شوند، آن وقت ديگر كشمكشى واقع نمى‏شود، و انسان، انسانى دو بعدى، (يا بگو دو شخصيتى) مى‏شود، هر گاه يكى از آن دو ملكه بروز كند، آن ديگرى خود را پنهان مى‏سازد، و او را به حال خود مى‏گذارد تا شكارش را به دست آورد.

   سومين خللى كه در گفتار غزالى هست اين است كه لازمه گفتارش لغو بودن شرطيت اجتناب از كباير در تكفير صغاير است، با اينكه آيه شريفه مى‏فرمايد شرط اين كه ما گناهان صغيره و يا بگو سيئات شما را تكفير كنيم اين است كه از گناهان كبيره اجتناب كنيد، و به گفته غزالى كسى كه اجتناب از گناهان كبيره‏اش براى اين جهت نيست بلكه به خاطر اين است كه نمى‏تواند مرتكب شود، چون هر چند مرتكب شود مغلوب نورانيت (و يا بگو ثوابهاى او) مى‏شود چون او هزاران گناه را مرتكب نشده،- البته زورش نرسيده- و همين ترك كباير سيئاتى براى او باقى نمى‏گذارد ديگر نمى‏شود به او بگوييم اگر از گناهان كبيره اجتناب كنى سيئات تو را تكفير مى‏كنيم، و چنين سخنى ديگر وجه پسنديده‏اى ندارد.

   غزالى در كتاب احياء العلوم خود مى‏گويد: اجتناب از گناه كبيره وقتى باعث تكفير سيئات مى‏شود كه انسان بتواند آن گناه را مرتكب شود، ولى به خاطر ترس از خدا از آن صرفنظركند، مثل اينكه دسترسى به زن نامحرمى پيدا كرده، و مى‏تواند بدون هيچ نگرانى با او زنا كند، ولى جلو هواى نفس خود را بگيرد، و تنها به نظر و دستمالى اكتفاء كند، در اينگونه موارد آن مجاهده با نفس اثرش در نورانى كردن قلب بيشتر از اثر سويى است كه نظر و يا لمس در قلب مى‏گذارد، و معناى تكفير سيئات اين است و اما اگر اين شخص أخته و يا عنين باشد، و اصلا آلت تناسليش نعوظ نكند، و يا موانعى پيش بيايد، و نگذارد او به عمل جماع مشغول شود، و يا حتى ترس از آخرت نگذارد آلت او نعوظ كند، چنين اجتنابى (صرفنظر از اينكه اصلا اجتناب نيست) صلاحيت براى تكفير نظر و لمس و يا مقدمات جماع از قبيل رقص و آوازه‏خوانى را ندارد، بلكه كسى كه ميل نوشيدن شراب و شنيدن آهنگ‏هاى تار را دارد، ولى با مجاهده جلوى هواى نفس خود را مى‏گيرد، شراب را به آسمان مى‏پاشد، و تنها به شنيدن موسيقى اكتفاء مى‏كند اين جهاد با نفسش چه بسا ظلمت و اثر سويى كه از ناحيه صداى موسيقى بر دلش افتاده را از دل او محو كند، پس همه اينها احكامى است اخروى كه در آخرت به حسابش رسيده مى‏شود، اين بود گفتار غزالى‏.

   وى در جايى ديگر مى‏گويد: هر ظلمتى كه بر صفحه دل نشيند ديگر بر طرف نمى‏شود، مگر به وسيله حسنه‏اى كه ضد آن باشد، نه هر حسنه، و حسنات و سيئات متضاد آنهايى هستند كه با يكديگر تناسب دارند، و بدين جهت سزاوار است كه مسلمان هر گناهى را كه مى‏كند، به وسيله حسنه‏اى از جنس آن آن را زايل كند تا با آن مبارزه كرده باشد، چون سفيدى به وسيله سياهى از بين مى‏رود نه به وسيله حرارت و برودت، و رعايت اين تدريج و تحقيق از لطايفى است در طريقه محو، چون اميد موفقيت با رعايت آن بيشتر، و اطمينان‏آورتر از اين است كه براى محو گناهان تنها بر يك نوع عبادت تكيه كند هر چند كه آن نيز در محو گناهان مؤثر است‏.

   خواننده عزيز از اين گفتار غزالى به طورى كه ملاحظه كرديد چنين بر مى‏آيد كه محو كننده سيئات، اجتناب و خوددارى از كباير است، با اين كه لازمه سخن اولش همان طور كه در اشكال سوم ما بيانش گذشت اين بود كه اجتناب و خوددارى لازم نبوده، بلكه نبود گناه كافى است، هر چند كه اين نبود به خاطر نداشتن قدرت باشد.

   پس هيچ يك از اين وجوه چندگانه چنگى به دل نزد، و كلام جامعى كه ممكن است با استفاده از ظواهر آيات كريمه قرآن در اين باره گفته شود اين است كه مساله كسر و انكسار و معارضه حسنات با سيئات، و بالعكس اجمالا مسلم است، اما اينكه هر سيئه‏اى در هر حسنه‏اى و به عكس هر حسنه‏اى در هر سيئه‏اى تاثير بگذارد، آن را ناقص يا به كلى از بين ببرد هيچ‏

   دليلى ندارد، تنها دليلش حسابگرى در حالات اخلاقى و نفسانى است، كه البته اين حسابگرى و اين اعتبار، در فهم اينگونه حقايق قرآنى در باب ثواب و عقاب كمك خوبى است.

   و اما مساله گناهان كبيره و صغيره همانطور كه توجه فرموديد گفتيم از ظاهر آيه مورد بحث بر مى‏آيد كه گناهان در مقايسه با يكديگر صغيره و كبيره مى‏شوند، مثلا قتل نفس محترمه از در ستمگرى، گناه است، و نظر كردن به زن نامحرم نيز گناه است ولى اولى نسبت به دومى كبيره است، و نيز مى خوردن و مست شدن از در طغيان و بى اعتنايى به نهى خداى تعالى و خلاصه حلال شمردن آن گناه است، و خوردن آن از روى هواى نفس نيز گناه خواهد بود، ليكن دومى نسبت به اولى كوچك‏تر است، و از ارتباط اين مساله با مساله كسر و انكسارى كه گذشت، و اين كه گناهان ثوابها را به كلى از بين ببرد و به عكس خيلى روشن نيست.

   [اجتناب از كبائر در تكفير دخالت دارد نه اينكه مانند توبه علت تامه تكفير باشد]

   از اين بحث بگذريم، بحث ديگرى كه در اين آيه هست اين است كه از ظاهرش بر مى‏آيد كه خداى سبحان وعده مى‏دهد به كسانى كه از كباير خوددارى كنند اين كه همه سيئات آنان را تكفير كند، چه سيئات گذشته و چه آينده آنان، چون آيه شريفه اطلاق دارد، و ظاهر اطلاق هر دو نوع سيئات را شامل مى‏شود، و از سوى ديگر اين را مى‏دانيم كه ظاهر از اين اجتناب. اجتناب بقدر ممكن است، يعنى هر مؤمنى به مقدارى كه مى‏تواند از كبيره‏ها اجتناب كند، به طورى كه كلمه اجتناب صادق باشد بر ترك گناه او، چون هر ترك گناهى اجتناب نيست، و اگر شخص با توجه، كمترين توجهى به سلسله گناهان كبيره بكند، متوجه مى‏شود كه در عالم هستى حتى يك نفر پيدا نمى‏شود كه به تمامى گناهان كبيره ميل پيدا بكند، و قدرت ارتكاب آنها را نيز داشته باشد، و به فرض هم كه چنين كسى پيدا شود آن قدر نادر است كه ملحق به عدم است و بايد گفت اصلا چنين كسى نيست.

   با اين حال اگر بخواهيم آيه شريفه را بر چنين فردى حمل كنيم و بگوييم منظورش چنين كسى است قطعا طبع سليم و مستقيم اين حمل ما را نخواهد پسنديد، بناچار بايد گفت:

   مقصود آيه اين است كه هر كس به قدرى كه مى‏تواند گناه كبيره بكند، و نفس او كمال اشتياق به آن گناهان را دارد، و قدرت بر انجام آن را نيز دارد، ولى به خاطر ترس از خدا مرتكب نشود خداى تعالى سيئات چنين كسى را تكفير مى‏كند و مى‏بخشد، حال چه اين كه آن سيئات متناسب و هم جنس آن كباير باشد و يا نباشد.

   و اما اينكه اين تكفير خاصيت اجتناب باشد، به اين معنا كه اجتناب فى نفسه و خود به خود اطاعتى باشد كه اثرش تكفير سيئات گردد، نظير توبه كه چنين اثرى را دارد، از ظاهر آيه بر نمى‏آيد و نمى‏توان اين معنا را به گردن آيه گذاشت، كه انسان همين كه گناهان كبيره‏مرتكب نشود، در صغيره‏ها آزاد است و چون هر چه صغيره بكند حسناتش كه يكى از آنها اجتناب از كباير است آن را تكفير و خنثى مى‏كنند، هم چنان كه خداى تعالى فرمود:" إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ" تنها از ظاهر آيه مورد بحث كه مى‏فرمايد:" إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ" بر مى‏آيد كه اجتناب از كباير در مساله تكفير دخالت دارد، نه اينكه علت تامه آن باشد، و گرنه مناسب‏تر اين بود كه بفرمايد اطاعت‏ها كه يكى از آنها اجتناب مورد بحث است، سيئات را تكفير مى‏كنند، هم چنان كه در آيه سوره هود همين را فرمود، و يا بفرمايد: خداى تعالى گناهان صغيره را هر چه باشد مى‏آمرزد، ديگر احتياج نداشت به صورت جمله شرطيه بفرمايد اگر شما از گناهان كبيره اجتناب كنيد، ما صغيره‏هايتان را تكفير مى‏كنيم.

   و اما اينكه از كجا بفهميم فلان گناه كبيره است يا صغيره پاسخش را در اول بحث داديم كه از راه شدت نهى وارد از آن، و يا از اينكه مرتكبش تهديد به عذاب آتش شده، و يا امثال آن فهميده مى‏شود حال چه اينكه آن نهى در كتاب خدا آمده باشد، و چه اين كه در سنت وارد شده باشد، چون هيچ دليلى نداريم بر اين كه گناه كبيره تنها آن گناهانى است كه در قرآن از آن نهى شديد و يا تهديد به عذاب آتش شده باشد.

   بحث روايتى [ (رواياتى در بيان گناهان كبيره)]

   در كافى از امام صادق (ع) روايت آورده كه فرمود: گناهان كبيره آن گناهانى است كه خداى تعالى آتش دوزخ را بر مرتكب آن حتمى دانسته است‏.

   و در كتاب فقيه و تفسير عياشى از امام باقر (ع) روايت كرده كه در باره گناهان كبيره فرمود: هر عملى كه خدا مرتكب آن را تهديد به آتش كرده، كبيره است‏.

   و در كتاب ثواب الاعمال از امام صادق (ع) نقل كرده كه فرمود: هر كس اجتناب كند از هر عملى كه خدا در برابر آن تهديد به آتش كرده، در صورتى كه ايمان داشته باشد، (و بخاطر اطاعت از خدا آن عمل را انجام ندهد)، خداى سبحان سيئات او را تكفير مى‏كند، و در منزلگاهى آبرومند و ارجمند داخل مى‏سازد، و كباير هفتگانه‏اى كه باعث آتش‏مى‏شوند عبارتند از كشتن انسانى بدون مجوز، و عقوق والدين (يعنى رنجانيدن آنان) و خوردن ربا، و برگشتن به كفر بعد از دورى كردن از آن، و تهمت زدن زنا به زن پاكدامن، و خوردن مال يتيم، و فرار از جنگ‏.

   مؤلف قدس سره: روايات از طرق شيعه و سنى در شمار عدد كباير بسيار است، و در اين بحث عده‏اى از آنها از نظر خواننده مى‏گذرد، چيزى كه هست در روايات آينده يكى از كباير هفتگانه را شرك به خدا شمرده‏اند مگر در اين روايت كه نامى از آن برده نشده، و اى بسا امام صادق (ع) شرك را از بين آن هفت كبيره بيرون كرده، بدين جهت كه خصوص شرك از بزرگترين كبيره‏ها بوده، و جمله: (در صورتى كه ايمان به خدا داشته باشد) به همين نكته اشاره دارد.

   و در مجمع البيان‏ است كه عبد العظيم بن عبد اللَّه حسنى از ابى جعفر محمد بن على (جواد) از پدرش على بن موسى الرضا از پدرش موسى بن جعفر (عليهم السلام) روايت كرده كه فرمود: عمرو بن عبيد بصرى بر (پدرم) امام صادق (ع) در آمد، همين كه سلام كرد و نشست، اين آيه را تلاوت كرد:" الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ" و آن گاه از خواندن بقيه آيه خوددارى كرد، امام صادق (ع) پرسيد چرا سكوت كردى؟ گفت: دوست دارم اول گناهان كبيره را از نظر قرآن كريم بشناسم، حضرت فرمود: عيبى ندارد، اى عمرو بزرگترين كباير 1- شرك به خداى تعالى است، به دليل اين كلام خداى عز و جل كه مى‏فرمايد:" إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ"، و اين آيه كه مى‏فرمايد:" إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ"، (و كسى كه به خدا شرك بورزد، خدا بهشت را بر او حرام كرده و جايگاهش آتش است) 2- و بعد از شرك به خداى تعالى نوميدى از رحمت او است، چون در اين باره فرموده:" إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ"، (و از رحمت خدا مايوس نمى‏شوند مگر مردم كافر) 3- و سپس ايمنى از مكر خداى تعالى است چون خداى تعالى او را خاسر و زيانكار خوانده، و فرموده،" فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ".

   4- و يكى ديگر از گناهان كبيره‏اى كه در قرآن آمده عقوق والدين است و آن اين‏است كه عاق والدين را جبار و شقى ناميده، و از قول عيسى (ع) نقل كرده كه فرمود:

   " وَ بَرًّا بِوالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيًّا" (خدا مرا نيكوكار نسبت به مادرم كرده، و مرا جبار و شقى نكرد) 5- از گناهان كبيره قتل نفس است (يعنى كشتن انسانى كه خداى تعالى خون او را محترم قرار داده) و در نتيجه بدون حق نبايد كشته شود، و در باره اين گناه فرموده:" وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها"، (و كسى كه مؤمنى را عمدا به قتل برساند، كيفرش جهنم است، در حالى كه هميشه در آن خواهد بود)، 6- نسبت زنا به زنان بى گناه دادن، كه خداى تعالى در باره اين گناه فرموده:" إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ"، (كسانى كه زنان مؤمن پاكدامن و از همه جا بى خبر را تهمت زنا مى‏زنند، در دنيا و آخرت لعنت شده‏اند، و عذابى عظيم دارند)، 7- از گناهان كبيره خوردن مال يتيم است، چون قرآن كريم در باره‏اش مى‏فرمايد:" إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى‏ ظُلْماً ..." (كسانى كه اموال ايتام را به ظلم مى‏خورند جز اين نيست كه آتش در شكم خود مى‏كنند) 8- فرار از جنگ است، چون خداى تعالى در باره آن مى‏فرمايد:

   " وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى‏ فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ" (و كسى كه پشت به دشمن كند، بدون اينكه بخواهد حيله جنگى بكار برده، و يا به جمعيتى بپيوندد تا او را كمك كنند، با خشمى از خدا روبرو شده، و چنين كسى جاى در دوزخ دارد، كه چه بد سرانجامى است).

   9- نهم ربا خوارى كه خداى تعالى در باره آن فرموده:" الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلَّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ"، (آنها كه ربا مى‏خورند از جاى بر نمى‏خيزند مگر مثل كسى كه شيطان با تماس خود مخبطش كرده) و نيز در باره رباخواران فرموده:" فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ"، (حال اگر باز هم از اين عمل دست بردار نيستيد، اعلام جنگ با خدا و رسولش دهيد).

   10- دهم از گناهان كبيره جادوگرى (سحر) است، چون خداى تعالى در باره آن فرموده:" وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ"، (ساحران به خوبى مى‏دانند كسى كه سحر را بر كتاب خدا ترجيح دهد در آخرت نصيبى ندارد).

   11- يكى ديگر از گناهان كبيره زنا است، زيرا خداى تعالى مى‏فرمايد:" وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً، يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً"، (و كسى كه اين گناه را مرتكب شود با عقوبتى روبرو خواهد شد و روز قيامت عذاب براى او مضاعف گشته با ذلت در آن جاودانه خواهد زيست).

   13- سوگند دروغ است، چون خداى تعالى در باره آن مى‏فرمايد:" إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمانِهِمْ‏ ثَمَناً قَلِيلًا أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ" (مسلما كسانى كه با عهد خدا و سوگندهاشان بهايى اندك را به دست مى‏آورند، اينان در آخرت هيچ بهره‏اى ندارند).

   14- چهاردهم غلول يعنى دزديدن از غنيمت است، كه خداى تعالى در باره آن فرمود:

   " وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ" (و كسى كه از غنيمت بدزدد، و در آن خيانت كند، روز قيامت با همان خيانتش مى‏آيد).

   15- پانزدهم ندادن زكات واجب است، چون خداى سبحان در باره آن مى‏فرمايد:" يَوْمَ يُحْمى‏ عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى‏ بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ ..."، (روزى كه بر آن گنجينه‏ها در آتش جهنم مى‏دمند، تا سرخ شود، آن گاه با همان پولها پيشانى و پشت و پهلويشان را داغ مى‏زنند).

   16- شانزدهم شهادت دروغ، و كتمان شهادت است، چون خداى تعالى فرموده:" وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ" (و كسى كه شهادت را كتمان كند قلبش گنه كار است).

   17- شرب خمر- مى‏گسارى-، زيرا خداى تعالى آن را معادل بت‏پرستى قرار داده است.

   18- ترك نماز عمدا.

   19- ترك هر عملى كه خداى تعالى آن را واجب كرده، به دليل اين كه رسول خدا

   (ص) فرمود: (كسى كه نماز را عمدا ترك كند ذمه خدا و ذمه رسول خدا (ص) از او برى و بيزار است).

   20- قطع رحم، زيرا خداى تعالى فرموده:" أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ"، (اينان مشمول لعنت خدايند، و منزل بد كه همان دوزخ است از آن ايشان است).

   موسى بن جعفر (ع) راوى حديث سپس اضافه فرموده: كه عمرو بن عبيد از نزد امام صادق (ع) بيرون مى‏شد، در حالى كه صدايش به گريه بلند بود، و مى‏گفت:

   هلاك شد هر كس كه به رأى خود فتوا داد، و با شما- اهل بيت رسول (ص)- در فضيلت و علم معارضه كرد.

   مؤلف قدس سره: قريب به اين مضمون از طرق اهل سنت از ابن عباس روايت شده‏ و با اين روايت دو مطلب روشن مى‏شود.

   1- اول اين كه- همانطور كه مختار ما در معناى كبيره بود- گناه كبيره عبارت است از آن گناهى كه با لحنى شديد از آن نهى شده باشد، و يا در نهى از آن اصرار و يا تهديد به آتش شده باشد، حال چه اين كه آن نهى در كتاب خداى تعالى باشد يا در سنت، هم چنان كه اين معنا در موارد استدلال امام صادق (ع) به خوبى به چشم مى‏خورد، و از اين حديث همان معنايى استفاده مى‏شود كه در حديث كافى آمده بود: كه گناه كبيره آن گناهى است كه خداى تعالى عذاب آتش را بر آن واجب كرده باشد، و نيز حديث فقيه و تفسير عياشى كه داشت كبيره آن گناهى است كه خداى تعالى مرتكب آن را تهديد به آتش كرده باشد، پس مراد از واجب كردن و تهديد نمودن اعم است از اينكه تصريح به آن كرده باشد، و يا اين وجوب و تهديد را به اشاره فهمانده باشد، چه اين كه در كلام خداى عز و جل آمده باشد و يا در كلام و حديث رسول خدا (ص).

   و من گمان مى‏كنم حديثى هم كه در اين باره از ابن عباس روايت شده همين طور است، يعنى مراد ابن عباس از تهديد به آتش اعم از تصريح و تلويح و از قرآن و حديث است، شاهد اين معنا عبارتى است كه در تفسير طبرى از ابن عباس روايت شده، و آن عبارت اين است كه مى‏گويد: كباير عبارتند از هر گناهى كه خداى تعالى بيان حرمت آن را با مساله آتش و غضب يا لعنت و يا عذاب ختم كرده باشد، باز از اينجا روشن مى‏شود آن روايتى كه‏در تفسير طبرى و غير آن نقل شده كه: هر چه خداى تعالى از آن نهى كرده كبيره است، مخالف با اين روايات در معناى كبيره نيست، بلكه خواسته است بگويد: همه گناهان در مقايسه با حقارت انسان و عظمت پروردگارش كبيره است.

   2- مطلب دومى كه با اين روايت روشن مى‏شود، اين است كه اگر در بعضى از روايات گذشته و آينده كبيره‏ها منحصر در هشت و يا نه كبيره شده، نظير بعضى از روايات نبويه‏اى كه از طرق اهل سنت نقل شده، و يا منحصر در بيست كبيره شده، نظير اين روايات و يا هفتاد نظير رواياتى ديگر، همه به اعتبار اختلافى است كه در بزرگى گناه است، هم چنان كه در روايت مورد بحث در باره شرك به خداى تعالى تعبير كرده بود به بزرگترين كباير، و در الدر المنثور است كه بخارى و مسلم و ابو داود و نسايى و ابن ابى حاتم از ابى هريره روايت كرده‏اند كه گفت: رسول خدا (ص) فرمود: از هفت گناه كشنده اجتناب كنيد، اصحاب پرسيدند: آن هفت گناه كدام است، يا رسول اللَّه فرمود: شرك به خدا و كشتن بناحق انسانى كه خونش محترم است، و سحر و ربا خوارى، و خوردن مال يتيم، و پشت كردن به لشگر دشمن در روز جنگ، و تهمت زنا به زنان مؤمن (بى‏گناه و از همه جا بى‏خبر) زدن‏.

   و در همان كتاب است كه ابن حيان و ابن مردويه، از ابى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، از پدرش محمد، از جدش عمرو بن حزم، روايت كرده‏اند كه گفت: رسول خدا (ص) نامه‏اى به اهل يمن نوشت، و در آن واجبات و مستحبات و ديات را بر شمرده، به دست عمرو بن حزم داد تا برساند.

   عمرو مى‏گويد: در آن نامه آمده بود از همه گناهان كبيره بزرگتر (در نزد خدا و در قيامت)، شرك ورزيدن به خدا است، و سپس كشتن انسانى مؤمن بدون حق، و فرار در روز جنگ و عاق والدين شدن، و تهمت زنا به زنان پاكدامن زدن، و سحر آموختن، و ربا خوردن، و مال يتيم را تصرف كردن‏.

   و در همان كتاب است كه عبد اللَّه بن احمد در كتاب (زوائد الزهد) از انس روايت كرده كه گفت: من از رسول خدا (ص) شنيدم مى‏فرمود: آگاه باشيد كه شفاعت من مخصوص اهل كباير از امت من است، آن گاه اين آيه را تلاوت فرمودند:" إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ ...". [↑](#footnote-ref-2)